

دوازده قطره از دریای فضائل جوادالائمه (ع)

۱)ابن قیاما نامه ای کنایه آمیز به امام رضاع(ع) نوشته و گشته بود: تو چه امامی هستی که فرزند نداری؟ حضرت با ناراحتی جواب داده بود: «**تو از کجا می دانی که من فرزندی نخواهم داشت.** به خدا شب و روز نمی گذرد جز اینکه خداوند به من پسری عنایت خواهد کرد که به سبب او میان حق و باطل را جدایی می دهد»(۲)
وقتی امام جواد(ع) به دنیا آمد، امام رضاع(ع) فرمود: «حق تعالی فرزندی به من عطا کرد که همچون موسی بن عمران دریاها را می شکافت و مثل عیسی بن مریم خداوند مادرش را مقدس گردانیده و او طاهر و مطهر آفریده شده» آن وقت مرتبهٔ فرزندی را خواند و گفت: «این کودک به جور و ستم کشته خواهد شد و اهل آسمان ها برایش گریه خواهند کرد، خدای متعال بر دشمن و قاتل او غضب دعا کنبد. هرچه باشد او غلام شمامست. امام(ع) فرمود: او غلام به زودی به عذاب الهی واصل خواهند شد.»آن شب که امام جواد(ع) به دنیا آمد، امام رضاع(ع) تا صبح در گهواره با او سخن می گفت… مشهور است که رنگ صورت آن حضرت گندم گون بود. قد بلندی داشت و نقش روی انگشترش «نعن القادرالله» بود.»

۳) ابویوسی صنعانی می گوید: در مکه سه محضر امام رضاع(ع) شرفیاب شدم. دیدم حضرت موز پوست می کنند و در همان فرزندان جعفر(امام جواد(ع) می گذارند. عرض کردم: این همان مولود پرخیر و برکت است؟ فرمود: آری. ایمن مولودی است که در اسلام، مانند او و برای شیعیان ما، بابرکت تر از او زاده نشده است.۴
(۴) مردی پیش امام رضاع(ع) آمد و گفت: زبان سپرم سنگینی دارد. فردا او را پیش شما می فرستم تا دستی بکشید و برایش فیضی او را انکار کنم؟ پناه بر خدا! سخن شما من بنده او هستم.۵
ابی جعفر(امام جواد) است. فردا او را پیش ابی جعفر بفرست.۶
(۵)محمدبن حسن بن عمار می گوید: یک روز در مدینه خدمت علی بن جعفر عموی گرامی امام رضاع(ع) نشسته بودم. در همین هنگام امام جواد(ع) هم وارد شد. دیدم که علی بن جعفر با سرعت از جا بلند شد و بدون کفش و عبا به استقبال امام جواد(ع) رفت و دستش را بوسید و به او احترام زیادی گذاشت. امام جواد(ع) به او فرمود: «ای عمو! خدا رحمت کند؛ بنشین» علی بن جعفر گفت: آقای من! چطور بنشینم و شما ایستاده باشی؟ وقتی علی بن جعفر به جای خود برگشت،اصحابش او را سرزنش کردند و گفتند: شما عموی پدر او هستید و با او این طور رفتار می کنیدی؟ علی بن جعفر دست به محاسن سفیدش گرفت و گفت: «ساکت باشید؛ اگر خدای عزوجل این ریش سفید را سزاوار امانت ندادنت اما این کودک را سزاوار امانت و چنین مقامی به او عطا کرد، چرا من فضیلت او را انکار کنم؟ پناه بر خدا! سخن شما من بنده او هستم.۷
(۶) امام رضاع(ع) که به شهادت رسید، امام جواد(ع) بر منبر رسول الله(ص) رفت و فرمود: «هن محمدبن علی الجواد هستم. من نسب همدی که همه مردم را می دانم، چه مردمی که به دنیا آمده اند و چه مردمی که به دنیا نیامده اند. ما این علم را قبل از این که عالم هستی خلق شود، داشته ایم و بعد از فتای عالم هستی نیز این علم را داریم. اگر نبود تظاهر اهل باطل، حکومت اهل گمراهی و شک مردم عوام، چیزهایی می گفتم که همه از اولین و آخرین را به تعجب وامی داشت.» آن وقت دست شریفشان را بر دهان



مبارکشان گذاشتند و خطاب به خودشان فرمودند: «ساکت باش محمد! همان طور که پدران تو پیش از تو سکوت کردند.»۸
(۷)چون امام جواد(ع) به بغداد تشریف آوردند، قبل از اینکه مأمون را ملاقات کنند، روزی آن ملعون به قصد شکار از کاخ خود خارج شد؛ در اثنا ی راه، به جمعی از کودکان رسید که مشغول بازی بودند. امام جواد(ع) نیز همراه آنها مشغول بازی بود. وقتی بچه ها کوبه مأمون را دیدند، با به فرار گذاشتند. امام جواد(ع) از جای خود حرکت نفرمود و بی آنکه واکر و آرامش را از دست بدهد، در جای خود ایستاده بود؛ تا اینکه مأمون نزدیک ایشان رسید. از جلالت و منات آن حضرت تعجب کرد. مرکب را نگه داشت و گفت: تو چرا مثل بچه های دیگر از سر راه من کنار نرفتی؟ حضرت فرمود: «ای خلیفه! راه تنگ نبود که لازم باشد آن را



دوباره گریختند و امام جواد(ع) دوباره در جای خود ایستاد. مأمون گفت: ای محمد! اگر گفتی در دست من چیست؟ حضرت فرمود: «حق تعالی چندین دریا خلق کرده که ابرها از آنها سه هوا بلند می شوند و ماهی های خیلی ریز همراه ابرها به بالا می روند و بازهای شکاری پادشاهان، آنها را شکار می کنند و پادشاهان آنها را در دست خود بنهان می کنند تا سیله آن برگزیدگان از سلاله نبوت را امتحان کنند.»۹
(۸)حسین مکاری می گوید: وارد بغداد شدم و دیدم امام جواد(ع) در نهایت عزت زندگی می کند. با خود گفتم: با این زندگی خوب و غذاهای لذیذ، دیگر امام جواد(ع) به مدینه برنخواهد گشت. تا این خیال از ذهنم گذشت، حضرت سرش را بلند کرد، دیدم که رنگ صورتش زرد شد. فرمود: «ای حسین! نان با نمک نیم کوب

✽ امام رضاع(ع) که به شهادت رسید، امام جواد(ع) بر منبر رسول الله(ص) رفت و فرمود: «هن محمدبن علی الجواد هستم. من نسب همد مردم را می دانم، چه مردمی که به دنیا آمده اند و چه مردمی که به دنیا نیامده اند. ما این علم را قبل از این که عالم هستی خلق شود، داشته ایم و بعد از فتای عالم هستی نیز این علم را داریم. اگر نبود تظاهر اهل باطل، حکومت اهل گمراهی و شک مردم عوام، چیزهایی می گفتم که همه از اولین و آخرین را به تعجب وامی داشت.»

برای تو باز کنم. خلاقی هم مرتکب نشده بودم که بخوام هر فقر کنم و فکر نمی کنم تو کسی را بدون جرم، عقوبت کنی!»
(۹) ابوهاشم جعفری می گوید: در مسجد مسیب به امامت امام جواد(ع) نماز خواندید، در آن مسجد درخت سدری بود که خشک و بی برگ بود. حضرت آب طلیبد و زیر درخت وضو گرفت. آن درخت در همان سال زنده شد و برگ و میوه داد.۱۰
(۱۰)عبدالله ابن زبین می گوید: من در شهر مدینه زندگی می کردم. امام جواد(ع) هم روز کارشان بود که هنگام ظهر به مسجد می آمد؛ به سمت قبر رسول خدا(ص) می رفت. به آن حضرت سلام می داد. آن وقت به سمت خانه فاطمه(س) می رفت. تعلیش را در می آورد و به نماز می ایستاد…۱۱

معارف

Maaref@Kayhannews.ir

(۱۱)علی بن خالد می گوید: من در سامرا بودم. باخبر شدم مردی را زنادی کرده اندکه ادعای نبوت داشته. پشت در زندان رقتم. با مأمورین طرح دوستی ریختم تا بالاخره توانستم پیش آن مرد بروم. دیدم که مرد فهمیده ای است. از او پرسیدم داستان تو چیست؟ گفت: من اهل شام هستم. یک روز در موضع رأس الحسین عبادت می کردم که شخصی پیش من آمد و گفت: با من بیا. با او همراه شدم که ناگهان خود را در مسجد کوفه دیدم. به من گفت: این مسجد را می شناسی؟ گفتم: مسجد کوفه است. با هم نماز خواندید. همراه او بودم که خود را در مسجدالنبی دیدم. او به پیامبر(ص) سلام داد. من هم سلام دادم. با هم نماز خواندیم. همراه او شدم و دیدم که در مکه هستیم. همراه او مناسک حج را انجام می دادم که ناگهان خود را در همان جای اول خود در شام دیدم. این حادثه در سال بعد هم برای من اتفاق افتاد. اما این بار وقتی از مناسک حج فارغ شدیم و مرا به شام برگرداند و خواست جدا شود او را قسم دادم و گفتم به حق آن کسی که تو علی بن موسی هستم. این خیر همه جا پیچید تا به گوش وزیر معتمم رسید. او مرا دستگیر کرده و با زنجیر به بغداد فرستاد. نامه‌ای برای وزیر نوشتم و گزارش کار خود را برایش شرح دادم. اما او جواب داد به همان کسی که تو را یک شبه از شام به کوفه و از کوفه به مدینه و از مدینه به مکه برد و از مکه به شام برگرداند، بگو که تو را از زندان نجات دهم. علی بن خالد می گوید: داستان او مرا اندوهگین کرد. دلم به حالش سوخت. دلداری اش دادم و رفتم. صبح زود دوباره به سمت زندان آمدم. دیدم سرباسیان و زندانبان و عده ای از مردم جمع شده اند. پرسیدم چه خبر است؟ گفتند: مردی که ادعای نبوت کرده بود دیشب در زندان کشته شد. معلوم نیست به زمین فرو رفته یا برنده ای او را بخود برده است.۱۱

محمدبن سنان می گوید: خدمت امام هادی(ع) رسیدم. به من فرمود: «محمد! برای آل فرج، اتفاقی افتاده؟» آری عرضم فرج (والی مدینه) وفات کرد. حضرت فرمود: «الحمدلله.» شرمند تا بیست و چهار بار حضرت خدا را شکر کرد. عرض کردم: مولای من! اگر می دانستم این قدر خوشحال می شوید پابرنه و دوان دوان خدمتان می رسیدم. حضرت فرمود: «ای محمد! مگر نمی دانی او که خدایش لعنت کند، به پدرم چه گفته؟» عرض کردم: می فرمود: «پدرم درباره موضوعی با او سخن گفت. او در جواب گفت: فکر کنم تو مست باشی. پدرم فرمود خدایا! اگر تو می دانی که من امروز را به خاطر رضای تو روزه بوده ام، مزه غارت شدن و خواری و اسارت را به او بچشان. به خدا سوگند پس از چند روز، پول هم که مرده است، خدا رحمتش نکند. خدا از او گرفتند و اکنون هم که مرده است، خدا رحمتش نکند. خدا از او انتقام گرفت و همیشه انتقام دوستانش را از دشمنایش می گیرد.»۱۲

پی نوشت ها:

✽ غیر از خدا ده‌ها چشم محترم ناظر ما هستند. وقتی ما کاری گناه آلود را انجام می‌دهیم اگر کودکي ممیز در برابر ما باشد از انجام آن ایا می‌ورزیم، چگونه است که در برابر دیدگان خداوند و پیامبر(ص) و امامان معصوم(ع) گناه می‌کنیم. پیامبر خدا(ص) می‌فرمایند: کارهای شما هر روز به من نشان داده می‌شود. اگر خوب باشد، از خدا می‌خواهم بر کارهای شما بیفزاید و اگر زشت باشد، برایتان از خدا آموزش می‌طلم.



بوده است. (در برخی از تفاسیر اهل سنت از قول ابن عباس، معنده خفیه و ابوسعید خدری از قول پیامبر(ص) نقل نموده‌اند که مراد از «من عدد علم‌الکتاب» کسی جز علی بن ابیطالب امام‌المؤمنین(ع) نیست. (نگاه کنید: تفسیر المعلی، ج ۵، ص ۳۰۳. ششواهدتنزیل، احکام‌الحسنی، ج ۱ ص ۲۰۴)
بنا به مستند ابوالفرج، الدالمسیر، ج ۴ ص ۱۶ و نیز: السیوطی، الدر المنثور، ج ۶ ص ۲۰. منابع الموده، القندوزی، ج ۱، ص ۳۰۷.)

این کتاب همان کتابی است که «لا یمسه الا مطهرون» (واقع، آیه ۷۹) یعنی جز اهل بیت عصمت و طهارت(ع) براساس آیه ۲۳ سوره احزاب کسی آن را مست و لمس نمی‌کند و به اسرار و غیب آن آگاه نمی‌شود. این همان کتابی است که هر چیزی در آن نوشته شده است و مفتاح‌الغیب و کلیدهایش در اختیار ایشان است. (فقره، آیه ۱۱۳)

به هر حال پیامبر(ص) و علی(ع) و فرزندان معصوم ایشان به عنوان شاهدان الهی بر اعمال امت گواهی می‌دهند؛ و این شهادت مبتنی بر تحمل شهادت است

هر چند که علوم شاهدان مطلق الهی، عمومی تبعی است و به تعلیم الهی و تفضلات خداوندی به آنان رسیده است، ولی این بدان معنا نیست که ایشان نسبت به غیب شهود ندارند، بلکه به طرق مختلف و تعلیم الهی و تفضل خداوندی

را هم می‌بینند و این غیب برای ایشان مشهود می‌باشد؛ چرا که اتهام بخل‌ورزی

را از آن حضرت می‌زاید و می‌فرماید که وی در ارثه غیب مشهودش به دیگران

بخل نمی‌ورزد. آگاهی آن حضرت(ص) به علم غیب پس از اتصال و متاله شدن،

از آینده دادن همانند گزارش از حال و دیده کنونی است.
امام جواد(ع) و چگونه بودن در برابر خدا
حضرت جواد(ع)، پس چنان زندگی و رفتار کنید که این معنا برای شما همواره در پیش چشمتان باشد و بدانید که در محضر خداوند زندگی می‌کنید پس کاری نکنید که شرمنده شوید و توانید از پاسخگویی به آن برباید. امام جواد(ع) می‌فرماید: اعلام ائمه کسل نخلو من عین‌الله فانظر تکفیر تکون؛ بدان که در برابر چشمان خدای پی سنگر که چگونه؟ (تحف العقول، ص ۴۷۸)
وقتی انسان بداند که همه هستی در محضر خداوند است و خداوند به آشکار و نهان آدمی و به اخفی و سر او آگاه است و نیات نهان آدمی را می‌داند، پس باید مراقبت کند که چگونه عمل می‌کند و چه چیزی را در دل می‌گذراند.
در آموزه‌های اسلامی بر این معنا بارها تأکید شده که تنها حسن فعل یعنی نقش خوب بودن یک کار مهم نیست، بلکه حسن فاعلی یعنی نیت و انگیزه خود آدمی نیز مهم و اساسی است؛ چرا که ترکیب این دو یعنی حسن فاعلی و حسن فعلی است که موجب پذیرش اعمال و ثوابش آن در زندگی و جهان می‌شود. (فاطر، آیه ۱۰)

خداوند به علم گوناگونی که در برخی در اینجا گفته شده، به همه چیز ما آگاه و عالم است و ما به محضر او و در برابر چشمان او هستیم. پس می‌بایست مواظب و مراقب باشیم که چه کاری انجام می‌دهیم. خداوند می‌فرماید: بعلم سرکم و هر چه کم و بعلم ما تکسبون؛ نهان و آشکار شما را می‌داند و آنچه به دست می‌آورد (و انجام می‌دهید) را می‌داند. (انعام، آیه ۳)

انسان مومن همواره خود را در پیشگاه خداوند می‌داند. از این رو هیچ گناه بزرگ و کوچک و گناه‌های مطلق الهی، عمومی تبعی است و به تعلیم الهی و تفضلات خداوندی به آنان رسیده است، ولی این بدان معنا نیست که ایشان نسبت به غیب شهود ندارند، بلکه به طرق مختلف و تعلیم الهی و تفضل خداوندی

را هم می‌بینند و این غیب برای ایشان مشهود می‌باشد؛ چرا که اتهام بخل‌ورزی

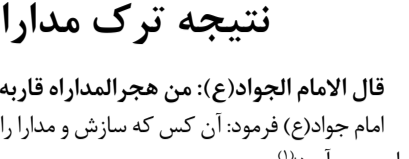
را از آن حضرت می‌زاید و می‌فرماید که وی در ارثه غیب مشهودش به دیگران

بخل نمی‌ورزد. آگاهی آن حضرت(ص) به علم غیب پس از اتصال و متاله شدن،

صفحه ۸

دوشنبه ۳ اردیبهشت ۱۳۹۲
۹ رجب ۱۴۳۴ – شماره ۲۰۴۹۷

چراغ راه

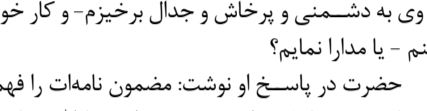


نتیجه ترک مدارا

قال الامام الجواد(ع): من هجرالمداره قاربه المکره.
امام جواد(ع) فرمود: آن کسی که سازش و مدارا را ترک کند، ناواری به او رو می‌آورد!^(۱)

۱- بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۳۴۱

حکایت خوبان

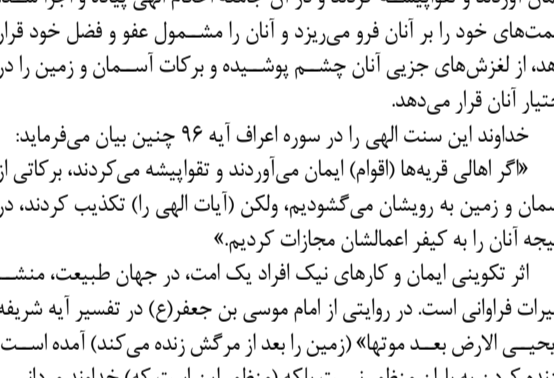


تاثیر صبر و مدارا

بکرین صالح نقل کرده است که دامادم به امام جواد(ع) نامه‌ای نوشت که پدرم مرد ناصبی بد اعتقاد و بسیار خبیث و متعصب است، از جانب او خیلی رنج و ناراحتی می‌کشم و به شدت مورد زحمت و آذیت و آزار قرار گرفته‌ام، اگر صلاح می‌دانید-جانم به فدای شما باد- برایم دعا کنید. درضمن- قربانت کردم- بیان کنید که نظرتان دراین باره چیست؟ آیا با وی به دشمنی و پرخاش و جدال برخیزم- و کار خود را با او یکسره کنم - یا مدارا نمایم؟

حضرت در پاسخ او نوشت: مضمون نامه‌ات را فهمیدم و به آن چه درساره پدتر یاد کرده‌ای پی بردم، و آن‌شاه‌الله درباره تو دست از دعا نمی‌کشم و برایت دعا خواهم کرد. و مدارا برای تو بهتر از دشمنی و پرخاشگری است، زیرا همراه هرمشکل و گرفتاری، گشایش و آسانی است. بنابراین صبر و بردباری را پیشه ساز که عاقبت نیک از آن پرهیزگاران است. خداوند تو را بر ولایت آن کس که ولایتش را پذیرفته‌ای ثابت قدم بندارد، ما و شما در امانت و پناه خدا هستیم. همان خدایی که پناهندگان و امانتاش ضایع و تباه نمی‌گردند. بکر گوید:پس از آن خداوند دل پدر دامادم را مهریان و مطابق میل وی دگرگون نمود به طوری که دیگر در هیچ چیز با او مخالفت نمی‌ورزید.

۱-بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۵۶



پرسش و پاسخ

سبب هلاکت امت‌ها

پرسش:

در آموزه‌های وحیانی روی چه عاملی از میان عوامل هلاک‌کننده امت‌ها بیشتر تأکید شده و آثار و پیامدهای آن چیست؟

پاسخ:

خداوند در قرآن کریم در سوره انعام آیه ۶ می‌فرماید: «یا ندینه‌اند (که) چه بسیار پیش از ایشان اقوامی را به هلاکت رساندیم (که) به آنان چنان تمکن و اقتداری در زمین داده بودیم که به شما نندادیم و باران‌های بی‌دری بر آنان فرستادیم و نهرا‌ها از زیر (آب‌ها) و یا پاهای) آنان جاری ساختیم، پس آنان را به خاطر نگاهداشتن هلاک کردیم و پس از آنان قوم و جماعت دیگری را به وجود آوردیم؟»

در این آیه شریفه خدای متعال به عامل گناه به عنوان هلاک‌کننده اقوام گذشته، حال و آینده تأکید فرموده و در واقع پیامدهای ایمان و کفر را بیان می‌کنند. چرا که تقدیر و سنت الهی بر این‌قرن قرار گرفته که اگر افراد جامعه‌ای ایمان آوردند و تقواییش کردند و در آن جامعه احکام الهی پیاده و اجرا شد، نعمت‌های خود را بر آنان فرو می‌برد و آنان را مشمول غفو و فضل خود قرار دهد، از لغزش‌های جزئی آنان چشم پوشیده و برکات آسمان و زمین را در اختیار آنان قرار می‌دهد.

خداوند این سنت الهی را در سوره اعراف آیه ۹۶ چنین بیان می‌فرماید: «گر اهلای قریبه‌ها (اقوام) ایمان می‌آورند و تقواییش می‌کردند، بر کتانی از آسمان و زمین بر ایشان می‌گشویم، ولكن (آیات الهی را) تکذیب کردند، در نتیجه آنان را به کفر بران یاریدن. (وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۳۰۸)

اثر تکوینی ایمان و کارهای نیک افراد یک امت، در جهان طبیعت، منشا خیرات فراوانی است. در روایتی از امام موسی بن جعفر(ع) در تفسیر آیه شریفه «حسب الارض بعد موتها» (زمین را بعد از مرگش زنده می‌کند) آمده است: «زندگه در بهاران منظوری نیست بلکه (منظور این است که) خداوند مرادنی را برمی‌انگیزد که عدل را زنده می‌کنند و برپا می‌دارند و به زنده شدن عدل، زمین زنده می‌شود. به تحقیق که اقامه حد درجامعه، سوندمندتر است برای زمین از چهل صبح باران باریدن. (وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۳۰۸)

ثروت، قدرت و حکومت اگر همراه با بندگی و یاد و ذکر خدا نباشد، عامل غفلت و گناه و موجب سقوط است. هر ملت مقتدری که عمل به احکام الهی را ترک کند و به ظلم و فطیان رو آورد اسباب هلاکت خویش را به دست خود فراهم آورده است. تمکن مالی و اقتدار، یکی از بخش‌های الهی است که به ما ارزانی شده تا معلوم شود که شکر نعمت و بندگی به جا می‌آوریم یا کفر می‌ورزیم. سرکشی می‌کنیم، چه در صورت اول خداوند بر نعمت ما خواهد افزود و در صورت دوم، عذاب سخت خداوند ما را فراخواهد گرفت. حضرت سلیمان(ع) بهترین الگو و نمونه برای ثروتمندان و قدرتمندان است. او از خداوند تقاضای ملک، قدرت و حکومتی کرد که برای کسی سابقه نداشته باشد و خداوند نیز به او عطا کرد، وقتی که سلیمان نعمت‌های بی‌شمار الهی را مشاهده کرد فرمود: «این حکومت، سلطنت و قدرت) از تفضل پروردگار است تا ما برآیم‌آید که آیا شکر می‌کنم یا کفر می‌ورزم که هر کس شکر نعمت به جا آورد به سود خویش عمل کرده و هر کس شکر ورزد به زیان خود کرده است چه اینکه پروردگار می‌نیاز و کریم است.»(نمل- ۴۰)

همچنین خداوند در سوره ابراهیم آیه ۷ می‌فرماید: اگر شکر به جا آورید بر (نعمت‌های) شما بیفزایم و اگر کفر ورزید، عذاب من شدید است.»

۱-المراقبات، میرزا جواد ملکی تبریزی، ج ۱، ص ۱۸

عاجز از اصلاح نفسی و دل ببیند، خود را مانند آن کس داند که در دریای ژرف و عمیقی غرق است و هلاکت خویش را مسلم داند و یا سان مبتلا به حریفی ببیند که سوختن خود را یقین شعارد، و از روی اضطراب، پناه به خدا برد و جان و دل و عمل خود را تماماً تسلیم پروردگار خود کند و به عنایت پروردگار خویش، حسن ظن و نیک‌بنداری داشته باشد، در این صورت البته نجات می‌یابد و خلاص می‌شود و رستگار گشته، به مقصود نائل می‌گردد، چرا که خداوند توانایی است که ناتوانی در او راه ندارد و چنان‌کار نباشد(۱)